

ایشان روان گردید. لشکر قزلباش با اسب در آب رانده آتش پیکار برافروختند و مردمان شیروان مانند ماهی که در کنار افتد به اضطراب افتادند. غازیان اکثر ایشان را به قتل آورده اموال ایشان را غارت نمودند. خان بعد از آن به طرف شماخی روان شد.

گفتار در آمدن اسکندر پاشا به ایروان و گریختن حسین جان سلطان

در این سال، اسکندر پاشا لشکر کردستان را جمع نموده به چخور سعد آمد و در آن زمان حسین جان سلطان روملو که حاکم آن دیار بود به واسطه آن که ملازمان او متفرق بودند صلاح جنگ ندید. تبت^۱ آقا را که وکیلش بود بایست. کس^۲ به قراولی فرستاد. ایشان با اسکندر پاشا جنگ کرده مغلوب شدند. پنج نفر ایشان به قتل آمدند. تبت آقا به اردوی سلطان معاودت نمود. اسکندر پاشا به ایروان آمده بازار آن قصبه را سوزانیده، بعد از آن به قلعه وان مراجعت نمود. حسین جان سلطان از عقب او رفته ده نفر از ایشان به قتل رسانید. چون این خبر به شاه دین پناه رسید، چرنداب سلطان شاملو را به مدد وی روانه چخور سعد گردانید.

گفتار در گرفتن شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قلعه بارگیری را

در این سال، شاهوردی سلطان زیاد اوغلی از نخجوان به قلعه بارگیری ایلغار کرد. در آن زمان سلیمان بیگ کرد به خیال دستبرد از نزد سلطان سلیمان بدان قلعه آمده بود. شاهوردی سلطان بادویست و چهل نفر از دلاوران شب به قلعه رسیدند و غازیان به سان عیاران عاشق پیشه بی تأمل و اندیشه خود را به قلعه افکندند و شمشیرها کشیده قرب دویست نفر از کردان و رومیان به شهرستان عدم

۱ - م : تبت آقا

۲ - ن : بیست سوار - م : صد سوار

روانه گردانیدند. سلیمان بیک را گرفته به درگاه معلی فرستاد.

وقایع متنوعه

در این سال، در شب چهارشنبه‌ای در ماه محرم در ولایت فائن در پنج قریه زلزله شد و به قرب سه هزار کس از مردان و زنان در زیر دیوار ماندند. استماع افتاد که قاضی آن ولایت مولانا باقی در یکی از آن قری ساکن بود و در علم هیئت ماهر بود. در روزی که شب آینده این بلا نازل می‌شد مردم ده را اعلام نمود که در این شب به حسب ارتفاع افلاك و انظار^۱ کواکب زلزله عظیم مسطور است. صلاح در آن است که با اطفال و عیال به صحرا رفته در آنجا استراحت کنیم. مردم آن دیه سخن وی را قبول نکرده مولانا عیال و اطفال خود به صحرا برد و تا نصف شب توقف کرد. از سردی هوا متأثر شده با متعلقان به طرف منزل خویش توجه نمود. چون قدم در خانه نهاد فی الحال زلزله نازل شد. مولانا با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک شد.

در این سال، سلطان سلیمان پادشاه روم احمد پاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار سوار پیاده به گرجستان فرستاد. ایشان داوایی را که تعلق به قرقره داشت گرفته متوجه دیار خود گردیدند.

در این سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود.

متوفیات

در این سال، بهرام میرزا برادر شاه دین پناه در جمعه نوزدهم رمضان به خلد برین شتافت. نعش او را به مشهد مقدسه بردند و در آنجا دفن کردند. مدت حیاتش [سی و سه]^۲ سال بود. از وی سه پسر یادگار ماند:

۱ - ن : اقطار

۲ - م : دهم

۳ - م : سی

سلطان حسین میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا. [مولانا هلاکی همدانی «حیف از بهرام میرزای حسینی حیف حیف» تاریخ پیدا کرد.]^۱

گفتار در قضایاتی که در سنهٔ سبع و خمسين و تسعمابه واقع شده

گفتار در آمدن خانان از بک به هرات و کشته شدن شاه محمد سلطان

در این سال، براق خان و عبداللطیف سلطان با لشکر کران از آب آمویه عبور نموده متوجه هرات شدند. چون خبر توجه ایشان به سمع محمد خان رسید حکم کرد که بیرون شهر را کوچه بند گردانند. بعد از سرانجام این مهم و اتمام مصالح استحکام هر کوچه بند و گذری را به یکی از شجاعان و معتمدان سپرد و کوچه بند دروازه فیروز آباد را به ویس سلطان رجوع نمود. دروازه خوش را به سنجاب سلطان افشار [به حراست تعیین نمود و گذرهای بیرون دروازه قوتی جاق را]^۲ به قزاق سلطان متعلق ساخت و تاتار بیک و امیر حسن خطیب در کوچه بندهای دروازه ملک لوای محافظت برافراختند، محمد خان با فوجی از شجاعان در خدمت سلطان محمد میرزا توقف نمود. در روز پنجشنبه [پنجم]^۳ جمادی الاولی، براق خان و سایر سلطانان به هرات آمدند و در بعضی از نواحی و بلوکات رحل اقامت انداختند. اشجع سلاطین توران، شاه محمد سلطان، بنا بر استیلاي حرارت جوانی و به واسطه اظهار جلالت و پهلوانی [با مردم خویش]^۴ قریب به کوچه بند دروازه خوش آمد و سپاه را به برافراختن آتش پیکار مأمور گردانید. سنجاب سلطان افشار

۱ - م فقط. در نسخهٔ م این نام هلالی آمده. تصحیح از مجمع الخواص صادقی

کتابدار در این کتاب آمده: «شاعری خوش سلیقه و هموار است. در خدمت شاهزاده بهرام- میرزا پرورش یافت.»

۲ - م: رجوع نمود و بیرون قنوجاغ را

۳ - س ندارد.

۴ - م: بامر، که اکثر بدو عاشق بودند.

از برای دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون آمده به زخم ناوک دلدوز و تفنگک جانسوز بسیاری از ازبکان بدروز را به عدم فرستاد. در آخر سپاه ازبکیه بر مردم افشار غلبه کرده پنج نفر از ملازمان وی را به قتل آوردند. سنجاب سلطان خود را به درون کوچه بند رسانید. توپچیان عسا کر قزلباش، شاه محمد سلطان را به ضرب تفنگک از کوچه بند دور گردانیدند. بعد از فرار سلاطین بی ثبات در بلوکات هرات، شاه محمد سلطان را با اکثر ازبکان نامی و ترکان حرامی به ولایت سیستان و فراه فرستادند. پس از وصول به نواحی آن ولایت به اخذ اموال و جهات واسقاط عرض و ازاله حیات عجزه و فقر حکم نمود. بعد از تخریب آن سر زمین و تعدیب غنی و مسکین به طرف معسکر سلاطین مراجعت کرد. در حین ملاقات از روی اعراض به براق خان اعتراض کرد که در مدت غیبت من چرا اهمال نموده کوچه بندها را نگرفته اند. فردا من بادلیران صف شکن سوار شده تا گذارها را از قزلباش نگرفته از اسب فرو نخواهم آمد.

روز دیگر شاه محمد سلطان با فوج کثیری از ازبکان از پی ثبوت دعوی مذکور شده به طرف کوچه بند که قریب به مزار شاه زند است در حرکت آمد. چون بدان جا رسید، لوای حرب برافراخت. با [سه هزار] از شجاعان چون بالای نا کهان بر سهراب بیگ که از حارسان آن کوچه بند بود تاخت. سهراب بیگ تاب مقاومت نیاورده فرار نمود. شاه محمد سلطان وی را تعاقب کرده از وفور جلادت و بی باکی و از غایت تهور و چالاکی تا در کوچه بند راند. در وقت رجعت سنگ عظیمی بر سرش رسید. آن جوان تیز چنگک از بالای زین به روی زمین افتاد. در آن حال به عنایت کریم بی زوال یکی از ملازمان محمد خان خود را به وی رسانیده سر پرش را از بدن جدا کرد.

بیت

شر اندیش هم در سر سر شود چو کژدم که باخانه کمتر شود.
 به نزد خان آورد و پنج شش [نفر از] ^۱ از بکان [معتبر] ^۱ که رفیق بی توفیق
 او بودند دستگیر گردیدند. بنابراین آن خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافته
 روز شنبه ^۲ بیست و هفتم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده به طمع فتح بخارا
 روان شد. زیرا که عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان والی آن دیار فوت شده بود.

گفتار در فرستادن شاه دین پناه سوندک بیک قورچی باشی و

حسن بیک یوزباشی را بر سر بگه اردلان

در این سال، سرخاب کرد کسی به درگاه شاه دین پناه فرستاده به عرض
 رسانید که بگه اردلان که والی شهر زور ^۳ بود باجمعی از رومیان به حوالی قلعه
 سرخاب آمده اند. از وزیدن نسیم این خبر نائره غضب شاه دین پناه التهاب یافت
 و فرمان عالی نافذ شد که سوندک بیک قورچی باشی و حسن بیک یوزباشی و رستم-
 بیک افشار با پنج هزار سوار به دفع آن نابکار روان شوند. امر را به موجب فرموده
 متوجه شدند و از رودخانه تلوار که در آن محل طغیان یافته بود عبور نمودند و
 به جانب مقصد ایلغار کردند و هشتاد نفر از قورچیان در کنار باغات شهر زور به
 بگه که هفتصد سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش
 خود می پنداشت آغاز جنگ کردند و به زخم نیزه از اسبش انداختند. به صد
 حمله خود را از دست غازیان خلاص نموده به قلعه رسانید و چهل نفر از مقرران
 او در آن معرکه کشته گردیدند.

۱- س : ندارد .

۲- س : سه شنبه :

۳- م : شهر زول - ن : شهره زور .

* را قم این حروف حسن روملو به پشته‌ای که مشرف به قلعه زلم بود باجمعی کردن جنگ کرده قورچیان روملو که قریب پنجاه نفر بودند از پیش کردن فرار نمودند. کردی که شادی بیک ذوالقدر را به قتل آورده بود، شاهوردی بیک ولد قنقراط سلطان را خواست که دستگیر کند. حسین قلمی خلفا که رفیق این فقیر بوده چند فریاد بر آورد که ای جوانان بکوشید [تا جامه زنان نپوشید] . اما چندان هم برایشان مستولی شده بود که اسبان را گذاشته خود را به صدمشقت از کوه انداختند. این فقیر به اتفاق حسین قلمی خلفا حمله کرده اکراد را متفرق ساخته شاهوردی بیک را سوار ساخته روانه کشتیم. با کردن که قورچیان را تعاقب کرده بودند و عدد ایشان قریب چهل نفر بود جنگ کنان به در آمدیم * . سوندک بیک در حوالی شهر زور نزول نمود و سرخاب از قلعه بیرون آمده به وی ملحق گردید. غازیان نواحی شهر زور را تاختند و رایت تسلط بر افراختند و سوندک بیک قورچی باشی رستم بیک افشار را باجمعی دلاوران جرار به تاخت ولایت^۲ فرستاد. ایشان آن ولایت را خراب کرده عود نمودند. بعد از بیست روز، سوندک بیک قورچی باشی مراجعت نموده به قزوین آمد.

شاه دین پناه از قشلاق قزوین بیرون آمده متوجه بیلاق سلطانیه شد و کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید.

معصوم بیک صفوی و شاه قلمی خلیفه مهرداد و علی سلطان تکلو را به تاخت تر کور و مر کور ارسال نمود. غازیان آن دیار را غارت کرده بسیاری از کردن بی ایمان را به ضرب تیغ و تیر به خاک هلاک انداختند و چار پای بسیار از اسب و استر و گاو و گوسفند غنیمت گرفتند و در سلماش به اردوی گردون اساس ملحق

* تاستاره بعد در نسخه م نسبت.

۱- س: یا جامه زنان نپوشید - م: شلوار زنان نپوشید.

۲- در نسخ سفید مانده - م: بکه (ظ. بگه) کرد.

شدند و مو کب فلک احتشام به طرف قلعه^۱ کو کرچنگک^۱ که در کنار دریای اورمی واقع است نهضت نمود و آن حصار فلک دیدار از فروغ دولت پادشاه کامکار غیرت-افزای مطلع خورشید عالم افروز گشت و صورت قلعه در آئینه ضمیر منیر بغایت مستحسن نمود و در جنب آن قلعه^۲ کوهی واقع شده بود. آن را نیز قلعه ساختند شاه دین پناه عازم نخجوان گشت. بعد از آن که يك ماه در آن حدود توقف نمود عازم قراباغ شد و در آن دیار قشلاق نمود.

گفتار در بابی شدن [ترکمانان یقه^۲] و گشته شدن شاهوردی بيك کچل

در این سال ترکمانان یقه یاغی شدند. سبب مخالفت ایشان آن که شاه دین-پناه بعد از شاهقلی سلطان حکومت استرآباد^۳ را به شاهوردی بيك کچل عنایت نمود. مردمان یقه ترکمان بایبشکش فراوان به نزد آن امیر نادان آمدند و ابانام جوانی بود که سردار طایفه اوخاودر کمال زیبایی و رعنائی بود و شاهوردی بيك اظهار تمسق نمود. خدمتش از این وضع به تنگ آمده نیم شب از استرآباد فرار نموده و در میان الوس خود رفت. و شاطر بيك را که از اقربای شاهوردی بيك بود و از قبل مشارالیه داروغگی ترکمانان می نمود. به قتل آورده یاغی گردید.

چون این خبر به شاهوردی بيك کچل رسید، به تاخت الوس ترکمان روان گردید. چون بدان حدود رسید، [با پنج قلقچی]^۴ بر بالای پشته صعود کرد و تمام لشکر خود را به تاخت فرستاد و در آن اثنا ابای ترکمان با فوجی از شجاعان به شاهوردی بيك رسیده او را به قتل آورد. ملازمان وی که به الجای مشغول بودند

۱- س کو کرچنگک - م : کو کرچین ليك .

۲- ن : قطعه .

۳- ن ، م : آبای ترکان .

۴- ن : هرات .

۵- س : باهیج - م : هیج قلمچی .

این خبر را شنیده فرار کردند . چون این خبر به دامغان رسید ، امیرغیب بیک حاکم آن دیار به ایلغار به استرآباد آمده آن بلده را محافظت نمود .

گفتار در گشته شدن بیرام اوغلان و فتح فرجستان

در این سال ولایت فرجستان مفتوح گشت و شرح آن چنان است که چون محمدخان خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت پرتوالتفات بر تدبیر قلاع فرجستان انداخت . قزاق را با جنود بسیار به تسخیر قلعه اشبار فرستاد . زیرا که بیرام اوغلان با جمعی از ازبکان در آن حصار بودند . بیرام اوغلان از خوف غازیان پشت به دیوار حصار باز داد و صولت لشکر قزلباش اساس جمعیت ازبکان را مستأصل ساخت . آن بی باک خان و مان خود را در معرض خطر دید و در تدبیر آن واقعه متحیر گردید و به هیچ وجه صورت بهبود در آینه اندیشه آن ضلالت پیشه روی نمود . از روی تضرع ، ایلچی نزد قزاق فرستاد و امان طلبید . بعد از تأکید عهد و پیمان ، بامتعلقان از حصار بیرون آمده به قزاق ملاقات نمود و آن غدا روی را به قتل آورده بلاد فرجستان را متصرف شد .

متوفیات

عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان در این سال در بخارا وفات یافت . در آن اثنا ، پیرمحمدخان حاکم بلخ ایلغار کرده خود را به بخارا انداخت . براق خان آن قلعه را مضبوط گردانید . بعد از چند روز ، براق خان آن بلده را محاصره نموده پیرمحمدخان به مدافعه و مقاتله قیام نمود و مردمان براق خان هر چند کوشش نمودند و جنگهای مردانه کردند کار از پیش نبردند . چون براق خان از تسخیر آن بلده عاجز گشت نواحی آن دیار را سوخته متوجه تاشکند گردید .

گفتار در قضایائی که در صحنهٔ ثمان و خمسین و تسمایه واقع شده

توجه شاه دین پناه به جانب شکلی و کشته شدن درویش محمدخان

چون مکرر از درویش عجم خان حاکم شکلی مخالفت ظاهر گشته بود، شاه دین پناه با سپاه کثرت دستگام عازم شکلی شده در بلدهٔ ارش نزول اجلال نمود. در آن ولا، لوندبیک حاکم کرجستان کمر عبودیت و خدمتکاری بر میان بسته به اردوی گردون شکوه ملحق گردید. رایات فتح آیات به جانب شکلی در حرکت آمد. درویش عجم خان از اقامت رسم استقبال رایات خجسته مال متقاعد گشته شاه دین پناه او را به نوید عنایت و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش به واسطهٔ شقاوت روی جهالت به بادیهٔ ضلالت نهاد و پشت ادبار به حصانت حصار باز داده بنا بر آن نائرهٔ غضب جهانسوز اشتعال یافته بدرخان و شاهقلی سلطان استاجلو را منقلای گردانید. ایشان به قراولان درویش عجم خان رسیدند. ایشان را مغلوب ساخته امیر یوسف نامی که راتق و فائق حاکم شکلی بود دستگیر کرده روانهٔ درگاه عالم پناه گردانیدند و از توجه عسا کر قیامت اثر زلزله در اطراف بحر و بر و لوله در مملکت آن بداختر افتاد و درویش عجم خان چون از توجه پادشاه جهان پناه آگاه گشت محمود بیک برادر جوشن آقا را با جمعی از مردیان بد کیش به محافظت قلعهٔ کیش گذاشت و خود با بعضی جهال پناه برد به قلعهٔ [کله سن کوره سن] که کمند فکر خردمند سریع الانتقال بر کنگرهٔ بروج فلک المثلث^۱ نتواند رسید و باز بلند پرواز فهم ارباب کمال بر فراز قصر رفیعش کجا منزل تواند گزید.

نظم

به عرش برین سایه انداخته

ز نظاره اش خیره چشم ملک

حصاری ز عالم سر افراخته

گذشته سر باره اش از فلک

۱- س ندارد - ن: کله سن و کوره سن .

۲- س: امثالش - ن: امثالش .

فصیلش کم از عرش والا نبود
 چو گردون بنایش ز بیداد بود
 خوراز خنجر کنگرش خشمناک
 تفکها بر آن قلعه باشکوه
 ز رفعت سر قلعه پیداد نبود
 به سنگین دلی کوه فرهاد بود
 زده پیرهن بر تن صبح چاک
 نمایان چو از در به بالای کوه

و سقناقی در وسط کوه البرز قائم کرده بودند. شاه دین پناه سوار شده به نیت فتح قلعه روان گشت. سو نندک بیک قورچی باشی و بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو قلعه کیش رادرمیان گرفتند و شاهقلی خلیفه مهر دار و سایر امرای رفیع مقدار برابر سقناق فرود آمدند و عبدالله خان ولوند بیک حاکم کر جستان در برابر قلعه کله سن کوره سن نزول نمودند و شاهقلی خلیفه [ذوالقدر] با فوجی دلاوران نصرت اثر به سقناق جنگ انداخت و مخالفان ایشان را به تفنگ گرفته باز گردانیدند. اما خوف تمام بر ایشان مستولی شده عبدالله خان ولوند بیک با فوجی از لشکر نصرت شعار به حصار کله سن کوره سن جنگ انداختند و ایشان نیز به مدافعه مشغول شدند. چون صدمه جنود منصور را مشاهده نمودند روی عجز به گریز نهادند. عسا کر گردون مآثر در پی ایشان [گروه گروه] به کوه در آمدند. چون رایات فتح آیات ظفر قرین سایه وصول بر آن قلاع خیبر آیین انداخت، دلاوران پیش رفته سیبه ها مرتب ساختند و به ترتیب بادلیج و توپ فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و توپ اندازان توپ اندازی در گرفتند و شجاعت پیشگان سر بازی از سر گرفتند و از جانب فراز و نشیب توپ و تفنگ صاعد و هابط گردید. فوجی از مخالفان بیرون آمدند و چند تن از ملازمان امر را به قتل آوردند و به مجرای نام باز گشته به حصار شتافتند و غازیان توپ نیز بالا برده بودند و از قزاقانهای کوه سیما و سنگهای توپ از بالای آن قلعه آسمان سا به مقتضای و امطرنا علیهم

حجارة من سجیل^۱ ظاهر می شد. بعد از بیست روز که از ضرب سنگ توپ فرنگی و بادلیج برج باره اختلال پذیر شده بود، حسن بیک [بینک]^۲ اوغلی با قرب هزار تفنگچی به کمری که مشرف به قلعه بود صعود کرده مخالفان را به تفنگک گرفتند. هر جا که مقدار انکشتی سراز برج ظاهر می شد صد مهرة تفنگک پی در پی می رسید. از یک جانب نیز نقب زده برج را به سرچوب گرفته بودند. قبل از آن که برج را آتش زنند برج افتاده و اهل حصار را دود دهشت و حیرت به سر آمده محمود بیک در میدان ضعف و بیچارگی کوی ندامت باختن گرفت و از روی جباری به تواضع آمده و تضرع و زاری را وسیله نجات و دست آویز خلاص یافت و به گفتار عاجزانه،

بیت

غریوان چو طنبور در زیر زخمه کدازان چو ارزیز بر روی اخگر
محمود بیک کو تو اوال حصار از قلعه بیرون آمده به سعادت بساط بوسی سرافراز-
گشت و مفاتیح دروب حصار را تسلیم و کلای شاه دین پناه نمود.

بیت

در قلعه شد باز نابرده رنج به افسون برون آمد اژدر ز کنج
و آن حضرت از کمال عاطفت از گناه وی گذشته و به نیروی دولت قاهره آن
حصار نامدار که شفقار اقتدار هیچ کامکار در هیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز-
نکرده بود به اندک روزی جبراً و قهراً مسخر گردید و سپاه ظفر شعار بر حسب
فرموده پادشاه عالی تبار برج و باروی آن حصار را به زمین هموار ساختند، شاه دین-
پناه سوار شده روی دولت به جانب سقناق آورد. زهره مخالفان از هیبت لشکر آن
حضرت آب گشته مردمان سقناق چون از فتح قلعه کیش خبردار گردیدند، جوق
جوق به درگاه شاه عالم پناه آمدند و روی عاجز و مذلت بر خاک نهادند و درویش بچه خان

۱- سورة هود ۸۵.

۲- س ام ندارد.

از مشاهده این حال در اضطراب افتاد. از غایت دهشت و هراس شبی از قلعه بیرون آمده.

بیت

نه عزم درست و نه رای صواب دلی پر نهیب و سری پر شتاب
از غایت حیرت ندانست که به کجا می رود و از حوالی اردوی عبدالله خان
ولوند بیک عبور کرده در آن اثنا کوسه پیرقلی^۱ که کمینه ملازم چرنداب سلطان
[شاملو]^۲ بود او را کشته سرش را به پایه سر بر سلطنت مصیر آورد و از چهار صد
کس که از قلعه همراه وی فرار نموده بودند دو بیست و پنج نفر به قتل آمدند.
شاه دین پناه بر جمله بلاد شکی^۳ مستولی گشت و سکه و خطبه به شرف نام و القاب
عالی خرم و تازه و مشرف و بلند آوازه شد.

بیت

چو شد نام شه سگه بر روی زر زر از نام او یافت زیب دگر
حکومت آن دیار به طویقون بیک^۴ قاجار مقرر شد. در آن اوان محمود بیک
کو توالت قلعه کیش توهمی بی جایگاه به خود راه^۵ داده از اردوی همایون فرار نمود.

گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت صیم به گرجستان

و قلع و قمع متمردان بی ایمان

در آن اوان که اردوی گردون شکوه در شکی بود، کیخسرو ولد قرقره چند
نفر از ازناوران را به درگاه عالم پناه فرستاد و مدد خواست. زیرا که واخوش گرجی

۱- س : برقلی .

۲- س : ندارد .

۳- م : طویقون سلطان .

۴- س : قرار - م : بی جایگاه کرده .

دلاواسان^۱ شیرمزان [اوغلی]^۲ بعضی از الکای او را گرفته بودند .

در آن اثنا خبر رسید که اسکندر پاشا به گرجستان آمده قلعه^۳ ارنادوج^۴ را محاصره کرده بنا بر آن شاه دین پناه با خیل و سپاه به قصد جهاد با کفار نابکار و ملاحین سیاه روزگار گرجی به مقتضای مؤدای یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم^۵ غلغله و ولوله در طاق مقرنس گردون انداخت . از بلاد شکلی ایلغار فرمودند و غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریز گاه آن قوم گمراه بود از لگد کوب دلاوران با هامون یکسان شد و یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین و الله محیط بالکافرین^۶ جان به سلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب به ارث شرعی از مقتولان به قاتلان انتقال نمود . خوب رویان گرجی نژاد و پری و شان آدمیزاد که هر یکی چون خال رخسار خود بر روی روزگار یگانه بودند بر مثال دل عشاق پریشان که مقید زلف مهوشان باشد از دستبرد حوادث لیل و نهار مقید عبودیت و پرستاری شدند . جمعی پناه به کوههای بلند و غارهای استوار بردند و بعضی به قلعه مانکوب و ارقر^۷ و قلعه درزباد و کلیسیا که از بدایع صنایع حضرت آفرید کاراست متحصن شدند و لشکر اسلام روی تهور به قلع و قمع ایشان آورده به زخم شمشیر آبدار و سنان آتشبار چندین هزار کفار خاکسار را به مقتضای ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار^۸ به جهنم و دار البوار فرستادند و قلعه تومک را با چند حصار

۱ - ظاهر الوارساب صحیح است

۲ - س ندارد - م : شیرمردان اوغلی

۳ - س اروانوح - م : ارتادوج

۴ - سورة التوبه ۷۴

۵ - البقرة ۱۸

۶ - م : مانکوب دارقر

۷ - سورة النساء ۱۴۴

دیگر مسخر ساختند و در درهٔ تومک کبران بر جاهای بلند و مغاره‌ها رفته بودند و جمعی سواران و پیادگان بر مثال خیال صایب حکمای ریاضی دان بر معارج آن کوه فلک‌سان صعود می کردند و بر دره‌های غارها و مغاره‌ها جهت غارت و تاراج چون سپاه مگس انگبین بر در بیت‌النحل شیرین ازدحام می کردند و دست تملک و غارت بر مخزنات مغارات متطاوّل نمودند و کوه‌گردانان پری‌سیما که از هر اس‌اسیری در اکناف و اکنان و مغاره‌ها بر مثال نطفه در بطون امهات ثانیاً متواری شده بودند بعضی از تشنگی به جان رسیده به پایان آمدند .

در آن اثنا بعضی از منهبیان به عرض شاه دین پناه رسانیدند که جمعی کثیر از ازانوران گرجی که در قلعهٔ درز باد و کلیسیا اند به متردّین تعرض می‌رسانند . بنابراین امر عالی صدور یافت که بدرخان استاجلو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلو متوجه آن حصار سپهر اساس شوند . امرای نامدار آن قلعه را مرکز واد در میان گرفتند و قلعهٔ مذکور بر فراز کمری از جبال از سنگ یک - لخت به درهٔ تومک و رودخانه‌ای که منبع آب کر است واقع شده و در حصانت با سد سکندر و قلعهٔ خیبر لاف برابری می‌زند و در رفعت با کنبه اخضر دعوای همسری می‌کند .

نظم

حصاری که از غایت محکمی	به عالم نظیرش ندید آدمی
نماید ز رفعت به چرخ برین	به نوعی که گردون بر اهل زمین
دو صد قرن اگر نسر طایر پرد	مپندار کاو ره به برجش برد
به سالی شدی مرغ از آن بر فراز	به ماهی رسیدی سوی شیب باز

و میان قلعهٔ مذکور به ده گز ارتفاع جوف کوه را بریده کلیسیائی مشتمل بر چهار خانهٔ وسیع و صفت طولانی و جدار بیرون و اندرون او را به طلا و لاجورد و به صور و امثال اوئان و اصنام مصور گردانیده و تختی در میان خانهٔ دوم ترتیب

داده بتی از طلا مکمل به جواهر گرانبها نصب کرده بودند و [دو] اهل درخشان به منزله چشم در آن پیکر بی جان نشانده و همچنین از درون کلیسیای مذکور راهی در نهایت تنگی و باریکی قریب یکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا از سمت خانه‌های مذکور از سنگ خارا بریده و دو کوشک مخفی به ملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران ترتیب داده بودند و در آهنین و فولاد در خانه‌های بیرون نصب کرده بودند.

بیت

نشانیده بر او فولاد یک در به سختی بسا دل سمسک برابر
و یک در طلا بر خانه‌های اندرون مرتب ساخته. القصه غازیان ظفر انجام و
دلاوران بهرام انتقام یورش نمودند.

نظم

گرفتند گردان سپرها به چنگ
مشبک حصار از خدنگ سپاه
شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل
کبران از مشاهده آن سراسیمه و حیران شدند و مانند صیدی که حمله شیر
ژیان بیند خشک بر جای بماندند. جیش نصرت شعار به تأیید پروردگار به بالای
حصار بر آمده سلاح غیرت دین اسلام و تیغ جهاد به مصقل توفیق نیز کرده پوست
حیات از سر ضلالت کبران در کشیده زن و فرزند ایشان را اسیر نمودند و شاه
دین پناه با امرای عالی جاه متوجه کلیسیا [و تماشای آن] شد و بیست نفر از
کشیشان [بد کهر گریه منظر] را به راه عدم فرستادند و ناقوسی را که از هفتاد

۱ - س ندارد

۲ - م ندارد

۳ - م : بدمنظر هرگز نیازده آب را

من هفت جوش ریخته بودند چون شیشه حیات ایشان شکستند و درهای آهنین و طلا را قلع کرده به خزانه عامره فرستادند. بدرخان استاجلو چهار شمع را که کبران نابکار هر یک را از شصت من موم ریخته بودند و از پرتو آن خرمن هستی خود را سوخته شکست و اموال بسیار و اسباب بی شمار در قید تصرف شاه دین پناه آمد. از آن جمله دو لعل بود که به جای دو چشم آن بت نشانده بودند که [هر یک به مبلغ پنجاه تومان قیمت نمودند]^۱ و قلعه را به زمین هموار ساختند.

چون حکام گرجستان به جای دیگر نتوانستند رفت، به ضرورت روی اطاعت به درگاه عالم پناه آوردند. بار اول امان بیک گرجی و لواسان^۲ شیرمزان اوغلی و واخوش بیک به دفعات به آستان سلطنت آشیان آمدند. آن حضرت سایه التفات بر ضبط آن مملکت انداخت. در این اثنا کیخسرو ولد قرقره با پیشکش بسیار به درگاه معلی آمد و شاه دین پناه حکومت قلعه تومک را مع آق شهر با توابع ولواحق به وی شفقت فرمود. واخوش گرجی و شیرمزان اوغلی را که حاکم آن دیار بودند به قتل آوردند.

چون نیر اعظم سایه بر برج میزان انداخت و سپاه تیر ماه در صحن باغ دستکاری آغاز نهاد و قتل اشجار چون روی عاشقان زرنکار شد و ریاحین باغ و بوستان به رنگ کهر باگشت و از انهزام جنود گرما هوا اعتدال پذیرفت، عنان عزایم خسروانه به صوب ولایت لواسان بن داود معطوف داشت. سپاه ظفر شعار اطراف بلاد برات الی را ناخته اعلام اسلام بر افراختند و غنایم بسیار از اموال و برده و مواشی و غیر آن نصیب غازیان شد و اردوی گردون شکوه کوچ بر کوچ متوجه قراباغ گردید و در آن دیار قشلاق نمودند.

۱- ن، م: مبلغ پنجاه تومان قیمت آنها بود.

۲- این کلمه به غلط همه جا به جای لواسان آمده است.

نظم

قرا باغشان تخت^۱ ناکاسته
 جهان در جهان خیمه برپاشده
 ز کرباس مصری شد آراسته
 زهر سوی عرشی سرافراخته
 چو صبح سعادت فلک سا شده
 به عرش برین سایه انداخته

در این سال ، رسول پیر تکال پادشاه فرنگ از راه هرمز آمده تحفه های بسیار به درگاه کیتی پناه آورد و بعد از چند روز مرخص گشته معاودت نمود .
 هم در این سال ، دین محمد ازبک قول محمد [بهادر]^۲ را که یکی از بهادران نامی او بود به درگاه عرش اشتباه فرستاد . [ومدت مدید او را توقف فرمودند . آخر مرخص گشت]^۳ .

اندر این سال ، خواجه امیربیک کججی^۴ که در درگاه معلی منصب وزارت داشت مقید گردید . مشار الیه سالها وزیر غازی خان تکلو بود و بنا بر بعضی حکایات که از او به ظهور رسیده بود و سبب کدورت مرآت خاطر شاه دین پناه گشته او را به خطاب و عتاب خسروانه مخاطب ساخته گرفتار گردانیدند و مدت مدید مقید بود . بعد از آن ، از بند بیرون آمده مقرر شد که در [قلعه]^۱ کرمان ساکن گردد . بعد از آن [وزیر امیر سلطان روملو شد . آخر]^۲ تولیت آستانه عرش مرتبه رضیه رضویه بدو تفویض رفت و در آن ایام از او بعضی حکایات که ترك ادب بوده باشد به ظهور رسیده بنا بر آن از آن سعادت محروم مانده [جای او را به خواجه عنایه الله وزیر سابق بهرام میرزا دادند . وزارت تمام مملکت

۱- س : بخت - معنای بیت روشن نیست

۲- م فقط

۳- م : امیربیک مهر کججی الاصل - در خصوص این مرد رجوع شود به مقاله اول کتاب شاه طهماسب از انتشارات بنیاد فرهنگ به اهتمام نگارنده .

۴- م ندارد

خراسان سوای مشهد مقدس^۱ بدو مرجوع شد . مدت چهار سال بدان مهم مشغول بود و بنابر ظلم و تعدی که از اعمال او به وقوع آمده بود ، به مقتضای عاقبة الظلم و خیمه نتیجه آن لاحق احوال او گشته شاه دین پناه در مقام پرخاش در آمده در-
 خلال آن به مسامع جلال رسید که مومی الیه شروع در تسخیر کواکب خصوصاً
 نیر اعظم که تعلق به سلاطین عالم دارد نموده [به اراده آن که شاه دین پناه را
 تابع خود سازد]^۲ . کسانی که این مشاهده نموده بودند مثل پروردن گو سالة زردی
 بر سطح مرتفع و در برابر آفتاب او را باز داشتن و روی خود را آلوده زعفران
 ساختن و [لباس زعفرانی]^۳ پوشیدن [و رو به آفتاب بعضی ادعیه خواندن . القصة
 این حالات را]^۴ مذکور مجلس بهشت آیین کردند . بنابر آن فرمان قضا جریان
 شرف نفاذ یافت که او را در صندوقی نهاده دستهای او را [از سوراخی]^۵ که در
 آن صندوق کرده بودند بیرون آورند و ببندند تابعی از مقدمات سحر که موقوف
 بر عقود انگشتان باشد در آن حالت به عمل در نیاورد و آخر در قلعه فقهه مقید
 گردید و بعد از چند سال به قلعه الموت نقل کردند و حالا که تاریخ هجری
 به سنه ۹۸۰^۶ رسید [خدمتش در الموت]^۶ در قید حیات است .

گفتار در قضایائی که در سنه نسیع و خمسین و نسمایه واقع گردیده

رفتن شاه دین پناه به دیار روم و خراب شدن آن مرز و بوم

چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم ارض روم

۱- س ، ن : فاما منصب وزارت تمامی خراسان

۲- ن ، م ندارد

۳- م : بعضی رخوت زعفرانی

۴- م فقط

۵- س ندارد - م : دستهای او را از صندوق

۶- م : ۹۸۳

بود، درخوی حاجی بیک دنبلی را به قتل آورده به چخور سعد آمده بازار آن بلده را سوزانیده بی آن که کسی بسا او مقابله نماید روی به دیار خود آورد. لاجرم به واسطه این امور بخار نخوت و غرور در دماغ او تصاعد نموده کتابتی چند که زیاده از حد او بود به امرای نامدار نوشت. بنابراین شعله خشم پادشاهانه برافروخته فرمان همایون نافذ شد که لشکرهای جهان در ظل آیات فتح آیات که مطلع آفتاب فتح و ظفر است حاضر شوند. بر حسب فرمان قضا جریان سپاه به درگاه عالم پناه جمع آمد که از غبار مراکب ایشان آینه لطیف افلاک به سان سطح کثیف خاک تیره کشتی و مردمک چشم از سواد آن سپاه خیره ماندی. زیاده از ذرات اوربخش خسرو سیارگان و بیشتر از اعداد اختر بر روی آینه پهناور آسمان.

ابیات

سپاهی چو مور و ملخ بی شمار دلیران جنگی و مردان کار
 پیلان دلاور که در رزمگاه به نیزه ستانند از چرخ ماه

آن حضرت فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بر سبیل ابلاغ هر یک به راهی روان شوند. از آن جمله معصوم بیک صفوی والله قلی بیک ایچک. اوغلی و علی سلطان تکلو و شمس الدین خان ولد شرف خان کرد و خلیفه انصار و حمزه بیک طالش والی خان بیک سعدلو و دیگر امرای متوجه ارجیش و بارگیری شوند و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و ادهم بیک روملو به صوب یاسین روان شوند و ابراهیم خان ذوالقدر و شاهقلی سلطان افشار و چراغ سلطان که در آن اوان در فارس بودند به تاخت ولایت عراق عرب مقرر شدند و بیرام بیک قاجار و ملویقون بیک قاجار و کیخسرو والی کرjestان به تسخیر داوایی و قلع و قمع آن نواحی نامزد گشتند. امرای نامدار به امتثال امر عالی مبادرت نمودند. هر فوجی به صوبی که اشارت شده بود، بی توقف روانه شدند و [معصوم بیک با ده هزار

سوار در روز سه شنبه هفدهم شعبان از بیلاق آق میغان^۱ روانه گردید و^۲ ایشان نیز چهار گروه گشته روانه شدند. معصوم بیک به اتفاق علی سلطان تکلو متوجه ارجیش کشت و شمس الدین خان متوجه صحرای موش و اخلاط گردید و قایتمش- سلطان خنسلو و الله قلی بیک ایچک اوغلی با جمعی از فارسان میدان دلاوری علم عزیمت به طرف عادل جواز برافراختند. حمزه [بیک]^۳ طالش و خلیفه انصار با غازیان جرار به جانب بارگیری و بند ماهی روان شدند. چون معصوم بیک به ارجیش رسید، قراپیری که از قبل خواند کار والی و متصدی حکومت آن دیار بود، روی نهور به جنگ و پیکار آورده از قلعه بیرون آمد. از طرف معصوم بیک، علی سلطان با فوجی از دلاوران به دفع او روان گردید و از طرفین درهم آویختند. علی سلطان نیزه بر حلق او زده رومیان زور آورده علی سلطان را گردانیدند. در آن اثنا، الغ خان بیک سعدلو بدان معر که رسیده ایشان را مغلوب ساخت و قرب سی نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند. قراپیری زخممدار خود را به حصار انداخت و هم در آن روز، خلیفه انصار و حمزه بیک طالش با محمد بیک و خرم آقا که از امرای معتبر خواند کار بودند جنگ کرده خرم آقا و محمد بیک را دستگیر کرده قرب یکصد و شصت نفر از آن قوم کربه منظر را به راه عدم فرستادند و در روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور [در موضع دیدم الیش کرد]^۴ ایشان را با سرها و اخترمه‌ها به درگاه عالم پناه آوردند.

چون شمس الدین خان به اخلاط رسید، قرب صد نفر از رومیان که در آن جا بودند به قتل در آورده قرب سی هزار کوسفند و ده هزار گاو و جاومیش و سه هزار اسب گرفته آن دیار را سوخته^۴ روانه اردوی اعظم گردید و چون قایتمش-

۱- الف: آق میغان

۲- س ندارد

۳- س ندارد - م: دیدم آتش کرد

۴- س: تاخته